



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۳ / ۱۸
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص			
عنوان ۲	زکات الأموال			
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال			
عنوان ۴	مسألة یازدهم عروه: حکم زکات قرض			
عنوان ۵	شرط پرداخت زکات توسط غیر			
عنوان ۶	تعليق معظم له رحمته بر فرمایش استاد خویی رحمته			
عنوان ۷	یادبود ارتحال امام خمینی رحمته			

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

درآمد بحث

بحث ما به مسألة یازدهم مرحوم سید صاحب عروه، از مسائل متفرقه زکات رسید که پس از شروط وجوب زکات مورد بررسی قرار گرفته است. گفتیم در این مسألة، پنج فرع مطرح شده که ایشان در مسألة یازدهم گنجانده اند. از این پنج فرع، چهار فرع را بحث کرده و به اتمام رساندیم. فرع پنجم را نیز بالاجمال بحث کرده ایم، اما کامل نشده است.

مطلب اول: این بود که زکات در معامله قرض بر مقتضی واجب است، نه بر مقرر.

مطلب دوم: آن بود که مقرر می تواند زکات را از جانب مقتضی علی نحو النیابة بپردازد.

مطلب سوم: این بود که نه تنها مقرر می تواند به نیابت از مقتضی زکاتش را بپردازد، بلکه در سایر موارد نیز، هر شخص ثالثی می تواند زکات واجب بر عهده دیگری را ادا کند. اگر این پرداخت صورت گرفت، همانطور که قبلاً هم اشاره شد، زکات دارای دو نوع اثر است:

آثار مادی: این آثار شامل بهره مندی فقرا و مساکین از زکات پرداختی است. این آثار مادی، حتی اگر یک شخص اجنبی زکات را بپردازد نیز محقق می شود و نیاز نیازمندان برطرف می گردد.

آثار معنوی: این آثار شامل تقرب الی الله، تزکیه نفس و تطهیر اموال است. این آثار معنوی، با پرداخت زکات توسط شخص اجنبی از طرف مکلف، برای خود مکلف حاصل نمی شود؛ اما چون آن آثار مادی بار می شود و در روایت هست که «لَا يُزَكِّي الْمَالُ مَنْ وَجَّهَتْ فِي عَامٍ وَاحِدٍ»؛ بنابراین اگر فرد اجنبی زکات واجب شخص دیگری را بپردازد، آثار مادی بار

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب من تجب علیه الزکاة، ب ۷، ح ۱.

می شود و وجوب زکات از شخص مکلف منتفی می شود؛ چرا که فراغت ذمه برای او حاصل می شود و لزومی به پرداخت مجدد زکات نیست؛ اما از این لحاظ که این شخص از ثواب و برکات معنوی پرداخت زکات محروم می شود، می تواند مجدداً زکات مالش را برای تحصیل این آثار معنویه بپردازد و این اشکالی ندارد.

مطلب چهارم: این بود که آیا برای پرداخت زکات صاحب مال توسط یک شخص اجنبی، اذن گرفتن از صاحب مال (استیذان) شرط است یا خیر؟ گفتیم که خیر، در اینجا استیذان، شرط نیست؛ اما لازم است که شخص اجنبی قصد نیابت کند و نیت کند که این زکات را به نیابت از طرف صاحب زکات می پردازد. استیذان لازم نیست؛ چرا که ملاک در صحت این پرداخت، تحقق آثار مادی زکات است. وقتی اجنبی زکات را به صورت تبرعی پرداخت کند، آثار مادی زکات -مانند بهره مندی فقرا و مساکین- محقق می شود و زکات از عهده صاحب مال برداشته می شود. این امر، چه با اذن صاحب مال باشد و چه بدون اذن او، تفاوتی نمی کند؛ چون آثار مادی حتی در این حالت هم بار می شود و در این صورت «لَا يُزَكِّي الْمَالُ مِنْ وَجْهَيْنِ فِي عَالَمٍ وَاحِدٍ» هم صدق می کند. زیرا زکاتش پرداخت شده است و شخص اجنبی از صاحب مال نیابت کرده و گفته شد که این نوع نیابت نیز صحیح است.

بنابراین، دیگر لازم نیست که خود صاحب مال، زکات دیگری بپردازد، حتی اگر زکاتش بدون اذن او داده شده باشد. یک مثال قریب به تصورش این است که فرزندی که متدین است و می بیند که پدرش زکات نمی دهد، خودش زکات پدرش را می پردازد. فرزندان اینگونه نیز هستند که دلشان به حال پدرشان می سوزد. این پرداخت، صحیح است و زکات از ذمه پدر برداشته می شود؛ اما باید توجه داشت که آثار معنوی زکات، مانند تقرب الی الله، تطهیر مال و شکر الله که در روایات آمده اند، بر این نوع زکات برای خود پدر بار نمی شود؛ بلکه برای تحقق این آثار معنوی، پدر باید خودش هم زکات را بپردازد.

شرط پرداخت زکات توسط غیر

مطلب پنجم و بحث آخر ما در رابطه با مسأله یازدهم که توسط صاحب عروه مطرح شده است، درباره این پرسش بود که اگر مقترض بر مقرض شرط کند که «تو زکات مال مرا بپرداز»، آیا این شرط صحیح است؟ حال ایشان بر دو عنوان مقرض و مقترض این مطلب را بیان کرده اند؛ اما این موضوع فقط به قرض و مقرض و مقترض محدود نمی شود؛ در هر معامله دیگری هم ممکن است یکی از طرفین چنین شرطی را مطرح کند.

فرض کنید در یک معامله خرید و فروش، زکاتی بر ذمه یکی از طرفین واجب باشد. در این معامله، یکی از طرفین شرط کند که «تو زکات من را بپرداز». مثلاً می گوید: «من این خانه را از تو می خرم، به شرطی که زکات سکه های من را بپردازی، چون سکه هایم به حد نصاب زکات رسیده اند».

همانطور که قبلاً هم گفتیم، این شرط را می توان در عبارت صاحب عروه به دو شکل بررسی کرد:

اگر شرط کند که «به نیابت از طرف من، زکات مرا بپرداز»، این شرط اشکالی ندارد و شرطی درست است. این نوع شرط مخالف با کتاب و سنت نیست و صحیح است و می تواند چنین شرطی کند. در این صورت، بر طرف مقابل واجب می شود که زکات مال این شرط کننده را بپردازد.

اما اگر نیت این باشد که «من با تو این معامله را می‌کنم به شرط اینکه زکات مال من بر تو واجب باشد»، و نه اینکه «تو زکات مال من را از طرف من یا به نیابت از طرف من بپردازی»، گفتیم در این خصوص، بعضی از فقها چون این شرط را مخالف کتاب و سنت می‌دانند، این شرط را صحیح نمی‌دانند. مرحوم سید استاد خویی رحمته الله بر استدلال این فقها که می‌گویند این شرط صحیح نیست - چون مخالف کتاب و سنت است - ایراد گرفتند.

ایشان فرمودند که این استدلال صحیح نیست. می‌فرمایند این نوع شرط، صحیح نیست؛ اما نه به دلیل مخالفت با کتاب و سنت؛ بلکه به دلیل اینکه شرط فعل غیر مقدور بر مشروط علیه (کسی که شرط بر علیه او شده) است. زیرا وجوب یا عدم وجوب زکات کار بشر نیست و فعل خداست. اینکه کسی در معامله شرط کند که «زکات مال من بر تو واجب باشد»، این یک شرط غیر مقدور است؛ چون هیچ‌کس اختیار فعل دیگری را ندارد. مثل این می‌ماند که دو نفر با هم معامله کنند و یکی شرط کند که «شخص ثالثی مانند زید به کربلا سفر کند». این شرط درست نیست؛ چرا که سفر کربلای زید در اختیار این دو طرف یا مشروط علیه نیست. اینکه برود یا نرود در اختیار مشروط علیه نیست. اینکه شرط کند دیگری فعلی را انجام دهد که در اختیارش (مشروط علیه) نیست، غیر مقدور است.

لذا، این شرط به دلیل اینکه غیر مقدور است، صحیح نیست. دلیل اینکه شرط غیر مقدور صحیح نیست، این است که اراده جدی در شرط غیر مقدور حاصل نمی‌شود و لذا این شرط مشمول روایت معروف «المؤمنون عند شروطهم إلا شرطاً خالف الكتاب والسنة» نمی‌شود؛ زیرا آن روایت ناظر به فعل مقدور است، یعنی فعلی که در قدرت مشروط علیه باشد تا بتواند شرط کند «این کار را بکنی». حالا اگر بگویید که «این را به تو می‌فروشم به شرطی که زکات بر تو واجب باشد»، خوب واجب بودن زکات که فعل من و شما نیست، فعل خداست. لذا به این دلیل، این شرط باطل است.

تعلیق معظم له رحمته الله بر فرمایش استاد خویی رحمته الله

در اینجا تعلیقی بر فرمایش استاد خویی رحمته الله داریم:

ما می‌گوییم این شرط می‌تواند به دو شکل انجام گیرد. حالا نه تنها در قرض و مقرض و مقترض، بلکه در هر معامله دیگری، اگر شرط کند که «بر تو واجب باشد این کار را انجام دهی». این شرط می‌تواند به دو شکل انجام شود:

به شکل شرط الفعل: «من با تو این معامله را می‌کنم، این خانه را از تو می‌خرم، به شرط اینکه زکات مال خودم را بر تو واجب کنم». این شرط، غیر مقدور است؛ چون این فعل غیر اختیاری است، زیرا جعل احکام الزامی انحصاراً مخصوص خدای متعال است «وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدٌ»^۱. هیچ‌کس نمی‌تواند به جای خدا بنشیند و حکم صادر کند. پس اگر شرط، شرط فعل باشد؛ یعنی من شرط می‌کنم بر تو که با این شرط من، ادای این زکات را بر تو واجب کنم، اگر شرط به نحو شرط الفعل باشد این فعل غیر اختیاری است و اشکالی که مرحوم آقای خویی فرمودند در این حالت درست است چون غیر مقدور است.

اما اگر شرط، شرط النتيجة باشد: «من این معامله را با تو می‌کنم به شرط اینکه این زکاتی که در شریعت بر من واجب است، بر تو واجب باشد»؛ این شرط مخالف با کتاب و سنت است. ما می‌خواهیم بگوییم این فرمایشی که در استدلال بعضی از فقها هست که چون این شرط مخالف کتاب و سنت است، پس باطل است، می‌خواهیم بگوییم که این

استدلال بی دلیل نیست؛ یعنی بی اساس نیست. هم استدلال مشهور یا بعضی از فقها که در ابطال این شرط گفته اند چون مخالف کتاب و سنت است، پس شرط باطل است، هم این نظر درست است و هم آنچه استاد خویی می فرماید که چون غیر مقدور است، باطل است. خلاصه این که هر کدام در جای خودش صحیح است. توضیحش این است که اگر شرط، شرط الفعل باشد، بله این فعل از قدرت مکلف خارج است؛ چون فعل خدای متعال است. اما اگر شرط، شرط النتيجة باشد، این شرط نتیجه می تواند با همین شرط، این نتیجه بار شود. «من این معامله را با تو می کنم به شرط اینکه زکات بر تو واجب باشد». الآن من نمی خواهم در فعل خدا دخالت کنم، می خواهم با این شرط، زکات بر تو واجب باشد. که نتیجه شرط من، وجوب الزکاة باشد؛ یعنی با همین شرط می خواهم زکات بر تو واجب شود. این غیر مقدور نیست. خب من با این شرط مثل همه شرط هایی که می شود، آن فعلی که متعلق شرط است، با شرط واجب می شود. دقت کنید با شرط واجب می شود، نه اینکه با شرط بخوام «زکات را تأسیساً از طرف خودم واجب کنم» که اگر اینگونه بود دخالت در کار خدا محسوب می شد و فعلی است غیر مقدور. اما اگر من شرط کنم که با این شرط این وجوب (حکم خدا) بر تو باشد، نه بر من، این شرط مقدور است؛ اما مخالف با کتاب و سنت است.

پرسشگر: ...

معظم له: اگر عرف این دقت ها را نکند ما می بایست این دقت ها را داشته باشیم. ما حرفی داریم در مسأله عرف که در جای خود بحث کردیم. نقش عرف در تعیین مفهوم است و عرف در تعیین مصداق نقشی ندارد. اگر مفهوم عرفی مشخص شد. مثلاً اگر گفتیم که «ماء» منصرف در ماء مطلق است. اگر ما آمدیم در فلان ماء، با دقت علمی اثبات کردیم که ماء مطلق نیست. اینجا ما نمی توانیم در تشخیص مفهوم، خارج از عرف بفهمیم. اما در تعیین مصداق، عرف دیگر نقشی ندارد. این را ما در بحث صلاة مسافر، در تعیین حج گفتیم، مثلاً حد ترخص یا حد مسافت.

خلاصه، اگر شرط، شرط النتيجة باشد، این استدلالی که فقها کردند - یا مشهور فقها شاید گفت - که این شرط باطل است چون مخالف کتاب و سنت است، این استدلال درست است؛ چون این شرط النتيجة با کتاب و سنت مخالف است. اگر شرط، شرط الفعل باشد، به دلیل اینکه غیر مقدور است، باطل است. بنابراین هر دو استدلال صحیح است؛ منتها به تفصیل، اینکه شرط فعل باشد یا شرط النتيجة.

بحث ما در این مسأله یازدهم به پایان رسید. دیگر بحث مسأله دوازدهم ان شاء الله برای سال آتی به یاری خدای متعال خواهد بود. شما را به خدا می سپاریم. ان شاء الله تابستان امسال بر شما تابستان پربرکتی باشد.

یادبود ارتحال امام خمینی رحمته الله

چون ایام، ایام رحلت حضرت امام قدس الله نفسه الزکیة است، دو سه کلمه ای درباره این ولی نعمت ما واقعاً، در این دوره اخیر عرض خواهیم کرد.

چند بعد برجسته در شخصیت امام وجود دارد. ابعاد علمی ایشان، انصافاً، در بعد علمی حضرت امام واقعاً یک مجتهد دقیق و مسلط بر مبانی و بسیار محقق است. در مسائل علمی بسیار عالم بود. در فهم سیاسی، هیچ یک از سیاستمداران این دوره هایی که تاریخشان به ما رسیده است، هوش سیاسی و فهم سیاسی حضرت امام را نداشتند. پیش بینی های حضرت امام، که چند پیش بینی بسیار مهم در مسائل سیاسی انجام دادند که نشان دهند هوش برتر

سیاسی ایشان بود. البته این هوش حاصل از مقدمات مادی و طبیعی واقعاً نیست؛ بلکه هوش حاصل از همان عنایت ربانیه و الهامات الهی است، ولی به هر حال این هوش را حضرت امام داشتند. یک پیش‌بینی ایشان، از بین رفتن کمونیسم؛ یعنی دولت کمونیستی بود. دیگری پیش‌بینی متلاشی شدن اتحاد جماهیر شوروی. ایشان چهار سال یا پنج سال قبل از متلاشی شدن اتحاد جماهیر شوروی، آن را پیش‌بینی کردند. حضرت آیت الله جوادی را فرستادند و آن نامه تاریخی ایشان برای گورباچف که همه در جریان هستند. یک پیش‌بینی عجیبی بود؛ هیچ‌کس این پیش‌بینی را نمی‌کرد. پیش‌بینی حمله صدام به کشورهای حاشیه خلیج فارس، آن وقتی که اینها با هم متحد بودند. وسط جنگ، صدام با پشتیبانی آنها، که خانه‌های ما را خراب می‌کرد، مردم ما را می‌کشت و همه حرمت‌های ما را می‌شکست با پشتیبانی آنها، همه امکانات آنها در اختیار او بود. امام در یک فرمایش فرمودند که «صدام اگر از ما فارغ شود، به سراغ شما خواهد آمد». این چیز عجیبی بود واقعاً. حتی ما آن وقتی که این را از حضرت امام شنیدیم، گفتیم شاید این مثلاً تفرألی باشد؛ اما بسیار پیش‌بینی دقیق و بسیار مهمی بود.

خود این پیش‌بینی که با آمدنشان به ایران، انقلاب یا نهضت پیروز خواهد شد، پیش‌بینی عجیبی بود. من به شما عرض کردم، شاید گفتم گاهی که ما در آن روزهایی که امام اعلام کرده بود «به ایران می‌آیم»، خیلی مملکت ملتهب بود. من رفتم پیش آقای قدوسی قدس الله روحه که ایشان مسئول تدارکات استقبال از حضرت امام بود و کمیته استقبال زیر نظر ایشان اداره می‌شد. به ایشان عرض کردم که حضرت امام با اعتماد بر چه چیزی تصمیم گرفتند که می‌خواهند به ایران بیایند؟ رژیم شاه که هنوز برپا است، بختیار دارد از طرف شاه حکومت می‌کند، ارتش شاه، و گارد جاویدان، برپاست. ساواک شاه همچنان قوی عمل می‌کند. همه ارکان نظام شاه، همه ارکان برپا بود. امام بیاید وارد مملکت شود؟! در هوا می‌توانستند هواپیمای امام را بزنند؛ اینها که از خونریزی ابایی نداشتند. یا امام بیاید، فرض کنید موفق شود و وارد تهران شود، خوب به هر حال ممکن بود در محل سکونت یا محل اقامت امام، وقتی در جای خلوتی باشند و مردم نباشند، کار امام را یکسره کنند. امثال این احتمالات داده می‌شد. ایشان با چنین مضمونی فرمودند که «امام اصرار دارند که با آمدنشان، انقلاب پیروز می‌شود». این نگاهی که امام به اوضاع داشت، نگاه عجیبی بود.

موارد بسیار دیگری هم بود. ما با آن جوانی که به خدمت امام رفتیم، امام به ایشان گفت: «اسلام اسلام اسلام». جوانی متدین، رشید، نماز شب خوان به تمام معنا. امام به او فرمود: «وصیتم به تو اسلام است، اسلام». این شخص وارد ایران شد و دو سه سال بعد شنیدیم که او توده‌ای شده است. تعجب کردیم که چگونه امام در چهره این جوان چه دیده بود که اینطور توصیه کرد. این بُعد هوش سیاسی از باب «المؤمن ينظر بنور الله» است، واقعاً.

این مطلب خیلی مهم است که امام یکی از امتیازاتشان این بود که مصداق «شاهد» بودند. علاوه بر اینکه مصداق انسان باتقوای عالم و فقیه بود، یک عبارتی در قرآن کریم هست، حاوی یک واژه مهم و آن واژه «شهدا» است. که ﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ﴾^۱. این ابتلاءات برای این است که خدا از میان شما شهیدانی را انتخاب کند. این «شهدا» به معنی «من يُقتل في سبيل الله»

نیست؛ بلکه به معنی «گواه بر حق» است. مثل: «بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ»^۱. یعنی «شاهد» بود. «شاهد» یعنی چه؟ یعنی شخصیتی تراشیده که این شخصیت کاملاً بر وفق موازین شرع الهی همه چیزش شکل گرفته و ساخته شده بود. همه چیز امام بر وفق شرع بود. حرف می زد، سکوت می کرد، بر اساس حکم خدا بود. خشم می کرد، شادی می کرد، خنده امام، راه رفتن امام بر اساس گفته خدا بود. معمولاً انسان ها هر چقدر در مراتب تقوا بالا باشند، اینکه کاملاً کنترل خودشان در همه چیز، دست خودشان باشد و این کنترل هم بر مبنای موازین شرعی باشد این امتیاز بالا و منحصر به فردی است.

یک وقتی خدا رحمت کند مرحوم آقای خاتم که حاج آقا مصطفی از ایشان نقل می کرد: «یک روزی حضرت که وقت صبح بود، رفتیم خدمت امام دیدم رنگشان پریده است. گفتم مثلاً کسالتی دارید؟ ناراحتی چیزی؟ فرمود: «نه، ولی دیشب درست نتوانستم بخوابم» عرض کردم: «احیاناً در فکر فرو رفته بودید؟» فرمود: «نه، من فکر دست خودم است. در هر چه که بخواهم فکر می کنم»؛ یعنی حتی این سلطه و کنترل قوی تقوایی به این حد رسیده بود که امام حتی فکر کردن خودش را هم کاملاً کنترل و مدیریت می کرد.

«شاهد» که می گویم یعنی الگو بودن برای دیگران. خدای متعال دیگران را با این شاهدها قیاس می کند. لذا یک شهادتی داریم که شهادت رسول الله صلی الله علیه و آله است. بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله، شهادت ائمه اطهار علیهم السلام، که آنان هم شاهدند. بعد از ائمه اطهار علیهم السلام، شاهد، کسی است که در تراشیدگی شخصیتش به ائمه اطهار علیهم السلام نزدیک تر باشد. امام، شاهد عصر ما بود؛ علاوه بر اینکه رهبر بود و امام بود و فقیه بود و عالم بود و مجتهد بود و مرجع تقلید بود. و این شهادت یا شاهد شدن، وظیفه همه ما طلبه هاست. از مهمترین وظایف ما این است که شاهد اعمال خودمان باشیم به نحوی که دیگران از رفتار ما بتوانند رفتار صحیح را از ناصحیح جدا کنند و تمیز دهند. ما گواه بر حق باشیم در رفتارمان و گفتارمان. آنچه می گویم همان باشد که خدا گفته است. آنچه می کنیم همان باشد که خدا خواسته است. وقتی چنین شدیم «شاهد» می شویم؛ یعنی مردم عادی، مردم عوام که با فقه و احکام، آنچنان آشنا نیستند، از کجا با راه و رسم الهی آشنا شوند؟ راه و رسم الهی را از دیدن عالم و از رفتار علما یاد می گیرند. واقعاً اینطور بود در بسیاری از محیط های متدینین، در همین قم - که قبلاً اینقدر مخلوط نشده بود، که متأسفانه الآن مخلوط شده است - از آن قمی های اصیل و کسانی هم که می آمدند، با همین فرهنگ اصلی قم، با همین فرهنگ خو می گرفتند. حالا متأسفانه فرهنگ قم خیلی به هم خورده است. نجف هم همینطور بود. تا وقتی که یک قحطی آمد و این بیابان نشین ها - اطراف نجف همه اش بیابان است، تا عربستان سعودی - یکباره چند هزار از این بدوی ها، بدوی هایی که در صحرا زندگی می کردند، به نجف آمدند. از وقتی که وارد نجف شدند اوضاع اخلاقی آنجا به هم ریخت. خود نجف اصلی در نتیجه معاشرت با علما بود. چون رفتار علما، گفتار علما، مردم را طوری ساخته بود که مردم هم مثل خود علما رفتار می کردند. ما باید ان شاء الله اگر خدا توفیق دهد، از خدا بخواهیم که ما را از شاهدان عصر خودمان قرار دهد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين